

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۱/۲۲

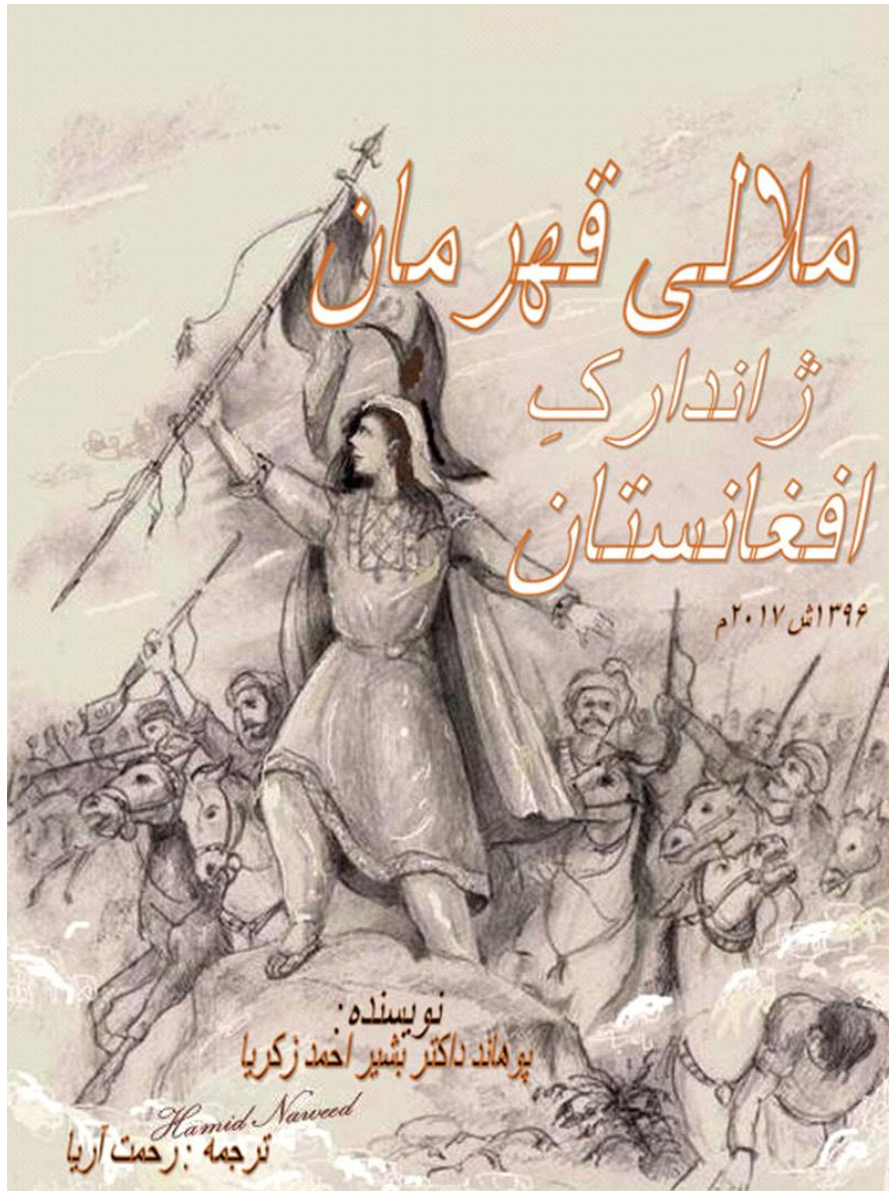


پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان
ناول تاریخی (قسمت دوم بخش دوم)



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکې په خیر و لولئ

قسمت دوم

بخش دوم:

بعد از ترک هرات یک هفته بعد بکابل رسیدم و رابطه ام را با پسر گلداد خان، خدا داد خان قایم نمودم. گلداد خان یکی از رفقای نهایت وفادار پدرم بود و قبل از ترک فیلالدفیا با پسرش مکاتبه داشتم. سه روز مکمل را به پرس و پال او سپری کردم، در امتداد بازار کابل از دکانداران می پرسیدم تا اینکه سر انجام موفق به پیدا کردن خانه اش شدم. به دروازه حویلی خانه اش رسیدم که از چوب ضخیم و محکم ساخته شده بود، دروازه را تق تق کردم، پسرک قریب ده ساله و مقبول با چشمان آبی اش دروازه را متحیرانه باز کرد. بزبان دری برایش گفتم که من دوست امریکائی پدرش استم و در جواب گفت «خوش آمدید، خوش آمدید، ما منتظر شما بودیم.» پسرک مرا بداخل حویلی یک خانه محقر دو منزله که از خشت خام ساخته شده بود و تازه با چونه رنگ سفید شده بود برد و داخل خانه شدم. خدا داد خان که جوان قد بلند و در اوایل سنین بیست سالگی اش قرار داشت بلاوقفه در برابرم ظاهر شد، بعد از بغل کشی تماس سینه های راست و چپ و راست و بوسیدن شانه همدیگر گفت «جور بی په خیر بی، بنه جور بی»، سلام علیکی معمول میان پشتونها، خدا داد با گرمی و دلشادی برایم خوش آمدید گفت. با نهایت احترام برایم گفته شد تا بر بالشت دراز قالبین پوش افغانی بنشینم. پسرش علی در اسرع وقت چای سیاه خوشمزه هیل دار آورد. «هیل مأخوذ از سانسکریت ایلا است». در جریان صحبت در باره پادشاه نو شیر علیخان برادر جوانتر وزیر اکبر خان که طی جنگ اول افغان - انگلیس دوست نهایت صمیمی پدرم بود پرسیدم. پدرم تا واپسین ساعات زندگی الی تدفین او در جوار مسجد آبی مزارشرف با وزیر محمد اکبر خان بود. ما ساعتها در باره حوادث گذشته صحبت کردیم، در باره وفات پدرم، مرگ نامزد، فراغتم از پوهنتون طبی پنسلوانیا و کاروبار طبایتم در فیلالدفیا با او صحبت کردم. چند چای جوش چای سیاه شیرین را و بعد چای سبز هیل دار بدون شیرینی را خالی کردیم. خدا داد خان مرا به حویلی خود از وسط چمن کوچک عبور داده و به یک کنج حویلی بطرف یک مهمانخانه محقر خود که یک اتاق خواب، یک سالون کوچک نشیمن و سراچه داشت برد. خدا داد گفت تا هر زمانیکه خواسته باشم میتوانم اینجا بمانم. در جواب گفتم که نمی توانم این مهمان نوازی گرانیار را بپذیرم و خواهشمندم مرا به مهمانسرا به هوتلم ببرند. خدا داد مصرانه تأکید کرد و بخاطرم آورد از اینکه یک خارجی استم تا زمانیکه وی ارتباطم را با امیر شیر علیخان تأمین می نماید بهترین انتخاب همین است که همینجا بمانم بخاطریکه برای هر دوی ما مصؤون تر است. به گادی یک اسپه وی سوار شدیم، و بکسهایم را از مهمانسرا گرفتم و به قلعه کوچک وی برگشتم. قبل از رفتن به اتاق خواب خدا داد وعده کرد که وی از طریق افراد ارتباطی اش قادر به تأمین ارتباط با پادشاه خواهد شد و مسلماً که پادشاه پدرم را بیاد خواهد داشت.

طی چند روزیکه تیر شد خدا داد همه روزه مرا از سعی و تلاش اش برای باز کردن راه تا با امیر شیر علیخان دیدن نمایم گزارش می داد و هم مرا در روشنایی آنچه قرار میداد که بعد از وفات پدر امیر شیر علیخان، امیر دوست محمد خان در هرات بوقوع پیوسته بود و اینکه چرا امیر دوست محمد خان برادر وزیر اکبر خان کبیر، شیر علی خان را نسبت به فرزند کلانش سردار افضل خان منحیث جانشین انتخاب کرده بود. امیر دوست محمد خان در بستر مرگش در برابر همه فرزندان و اصحاباً گفت که انتخاب وی مشروع، منطقی و منصفانه است بخاطریکه اکبر خان کسی بود که تاج و تخت از دست رفته اش را از برتانویها دوباره بدست آورد و شیر علیخان برادر سکه قهرمان اولین جنگ افغان - انگلیس وزیر اکبر خان است. در آنوقت افضل خان والی مزار شریف در شمال بود، برادرش اعظم خان بوسیله استاد رهمن اش سید جمال الدین متقاعد ساخته شده بود که به پادشاه نوین شیر علیخان وفاداری و بیعت خود را اعلان کند چنانچه اعظم خان به تاریخ ۱۲ جون سال ۱۸۶۲م بنابر رهنمایی سید جمال الدین «لقب سید دلالت بر اعقاب پیغمبر محمد «ص» می کند» درست در روز چهارم مرگ پدرش بعد از فاتحه چنین کرد. متأسفانه امیر شیر علیخان پنج سال مکمل مصروف مقابله با شورش برادران ناسکه خود و یک تعداد کاکا زاده های خود شد که تصمیم اختتام او را گرفته بودند و این مقابله تا هفتم سپتمبر سال ۱۸۶۸م دوام کرد تا اینکه نامبرده تاجش را در کابل دوباره اعاده کرد. شیر علیخان تحت رهنمایی دانشمند شهیر سید جمال الدین به یکی از سیاستمداران خیلی آگاه در امور آسیا و اروپا مبدل گشت و منحیث یک سلطان مترقی ظهور کرد. خدا داد گفت که او نیز از استاد بزرگوارش سید جمال الدین، عربی، علوم اسلامی و فلسفه های شرق و غرب را آموخته است. هر قدر که در مورد این دانشمند شهیر و خارق العاده می شنیدم به همان اندازه در تا در موردش بیشتر بشنوم. میزبانم، خدا داد، گفت، «شاید شما بخاطر داشته باشید که طی اقامت پدر شما در افغانستان، امیر دوست محمد خان در پهلوی یک دانشمند پر آوازه را منحیث مربی خود و فرزندان خود داشت، آخوند زاده صاحب. سال ۱۸۵۴م بود که نابغه زده ساله افغان از اسد

1 - Ela in Sanskrit

آباد ولایت کنر در شرق افغانستان به دربار امیر دوست محمد خان معرفی شد. امیر تحت تأثیر ذکاوت و علمیت این مرد جوان قرار گرفت؛ امیر، سید جمال الدین جوان را در دربار خود منحصراً مربی فرزندان و مشاور خود پذیرفت. ولی در اواخر سلطنت امیر دوست محمد خان و روز های آغاز سلطنت امیر شیرعلیخان که مصروف متحد ساختن زمین سالاران (فیودالان) و حکومت مرکزی کابل بود، سید جمال الدین از سالهای ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۷م اجازه یافت تا به هندوستان، عراق، سوریه و عربستان سفر نماید و علوم عربی، علوم هندی و علوم اروپایی و فلسفه های مدرن عصر را مطالعه نمایند. بعد از حکمروایی کوتاه مدت افضل خان که متعاقبش اعظم قدرت را بدست گرفت و اخیرالذکر در سال ۱۸۶۸م بدست شیرعلیخان خلع قدرت شد، اعظم خان به فارس فرار نمود. خدا داد اضافه کرد از اینکه اعظم خان برادر مهتر بود و از آغاز روابط طولانی شاگرد - مربی با سید جمال الدین داشت، دشمنان حسود اعظم خان از طریق دسایس و توطئه های درون دربار، شیر علیخان را بالای استادش «سید جمال الدین» مشکوک ساختند.

خدا داد سعی میکرد تا «سید» جمال الدین «افغان» را بخانه خود بخاطر صرف نان شام دعوت کنند. و با استفاده از این موقع فرصت ملاقات با اوشان بمن مساعد خواهد شد، و نیز زمانیکه اوشان از رابطه و همدمی پدرم با وزیر اکبر خان آگاهی یابند بتوانند زمینه ملاقاتم را با شاه مساعد سازند. دو روز بعد بود که سید جمال الدین بخاطر ملاقاتم برای نان شام بخانه خدا داد آمد. این دانشمند بزرگ قد متوسط، لنگی علمای مذهبی، ریش و بروت سیاه انبوه نهایت پیراسته داشت و چین پشمین سیاه دراز که در زیر آن پیراهن سفید به تن داشت یخن اش تا به گردنش می رسید، پیراهنش با گلدوزی ابرشمنین پر نقش مزین بود. بعد از تعاطی سلام و معرفت، سید از من بزبان انگلیسی پرسید که هدف ملاقاتم از افغانستان چیست. من در باره پدرم به مثابه اولین امریکائی برایش قصه کردم که از اواخر سالهای ۱۸۲۰م تقریباً بیست سال را در افغانستان سپری کردند و نزدیکترین دوست مرحوم وزیر اکبر خان در امور نظامی بودند. سید جمال الدین تبسم کنان گفت، «بلی، در واقع من در باره پدرتان سردار فتنیز صاحب و در باره خدماتش در دربار امیر دوست محمد خان و وزیر اعظم شنیده ام.» گفتم، «شاید جناب عالی شما مرا در قسمت دیدن اعلیحضرت کمک کنید تا خدماتم را منحصراً طبیب امریکائی پیشنهاد کنم. میخوام بیشتر در باره تاریخ افغانستان و کلتور آن بیاموزم و آخرین آرزو های پدرم را به سرزمینی بر آورده سازم که عاشقش بود.» از چهره خوش سیمای افغانی و برخورد والامتنش و شکوهمندش، خردمندی و معنویت ساطع شد، تجلی موهبت الهی او را چون الهه خرد افسانه های یونان در آغوش گرفت. رویش را بمن گشتانده گفت، «داکتر، نام تانرا بمن نه گفتید؟» گفتم، «جلالتآب، نام من سکات فیتز جولد، متولد ایالت پنسلوانیای ایالت متحده امریکا و در همانجا کلان شده ام.» نگاه حاکی از تحکم بسویم کرده و گفت، «داکتر سکات، لطفاً خطاب جلالتمآب را بمن نه کنید، ترجیح میدهم یک عالم پائین درجه باشم ولی نه یک شهزاده. هر چه باشد، پیغمبر ص ما فرموده اند، " بزرگی و شرافت در خون کسی نه بلکه در اعمال و افکار انسان است، آیا با این موافق هستید؟» حالت نشسته ام را اندکی راست کرده گفتم، «البته، لطفاً مرا ببخشید، آیا میتوانم به شما استاد جمال الدین خطاب کنم؟» از ورای تبسم ملایمش فرمود، «خیلی خوش خواهم شد که بمن چنین خطاب کنید، و یا تنها میتوانید «افغانی» خطاب کنید.» بعد ادامه داد، «امیر دوست محمد خان در باره پدر مرحوم تان، در باره دانش، فضل و محبتش نسبت به 'اعلامیه استقلال امریکا' و 'قانون اساسی امریکا' که همیشه آنرا در بکسک چرمی با خود می داشت، بمن گفته بود. آیا شما هم همان اسناد نهایت گرانبها را با خود دارید؟» گفتم، «البته که، من هم فرزند همان پدرم، اگر مایل باشید میتوانم پیشگفتار آن اعلامیه و تفسیر یکی از مردان بزرگ ما را در باره قانون اساسی ما برایتان قرائت کنم، و برایم افتخار آفرین خواهد بود.» «داکتر ارجمند، افتخار بما خواهد بود تا شما آنرا خوانده و ما بشنویم.» از بکس کلان داکتری ام کتابچه ام را کشیده و به خواندن آغاز کردم.

« اعلامیه استقلال: ما این حقایق را بدیهی می انگاریم: که همه انسان ها برابر آفریده شده اند و آفریدگارشان حقوق سلب ناشدنی معینی به آن ها اعطاء کرده است، که حق زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی از جمله آن هاست. و اینکه برای تضمین این حقوق، حکومت هایی در میان انسان ها برپا می شوند که اختیارات بحق خود را از رضایت حکومت شوندهگان کسب می کنند.... ما رسماً اعلام می داریم که این مستعمره های متحد، دولت های آزاد و مستقل اند و حق دارند که باشند... و ما برای، پشتیبانی از این اعلامیه، با توکل راسخ به عنایت پروردگار، مشترکاً جان و مال و شرافت مقدس ما را به وثیقه می گذاریم.»

بعد از خواندن متن، استاد بزرگ نفس عمیقی کشیده و گفت، «اوه، چه یک اعلامیه عالی، من قبلاً در باره آن شنیده بودم، هر آئینه، درست مثل الماس کوه نور متجلی و درخشان است و هرگز کمرنگ نمی شود.» بلا درنگ گفتم، «تا حال خلاص نه کرده ام، قانون اساسی ایالات متحده امریکا مطول تر از اعلامیه استقلال است، فقط اجازه میخوام تا نقل قول یکی از امریکاییان بزرگ را حضور تان قرائت کنم که روح قانون اساسی را با چه طرز عالی و قشنگی بیان کرده اند. قبل از آنکه آن نقل قول را بخوانم، میخوام ذکر کنم که جبین قانون اساسی با حروف کلان

و روشن «ما مردم» آغاز میشود. این سمبول صدای شکست ناپذیر ملت امریکاست. این جوهر و ماهیت پیام جهانی قانون اساسی ایالات متحده امریکاست که چنین ارزش یابی شده است:

«... قانون اساسی ایالات متحده امریکا وسیلهٔ پر جذب و الهام بخشیت که بر مبنای آن ما در امتداد تاریخ در حرکتیم. این قانون از ژرفای انگیزه هستی ما چنان نشئت کرده که ما درین کرهٔ خاکی با زندگانی آزاد خود در خدمت خالق خود استیم. این زندگی آزاد در ما چنان سائقه و الامنش و توانایی های متعالی را منتشر میسازد که بر اساس آن این هدایای ذقیمت را بخاطر مقاصد عالی و حاصلخیز بکار می بندیم و اینکه ما آنرا نه تنها برای خود و اعقاب خود بل برای همهٔ بشریت پا بر جا خواهیم داشت.»

استاد با حلم و نرمی افزودند، «این است، یک انسان واقعاً جهان گرا! خداوند روحش را خوشنود داشته باشد.» قبل از نان شام اوشان در باره امریکا صحبت کردند و محتوی صحبت شان در بارهٔ آن معلوماتی که قبلاً کسب کرده بودند و چیز های شنیده بودند ولی ابراز تأسف کردند که تا حال نه توانسته اند آزادی و دیموکراسی ما را تا کنون عملاً نه دیده اند و اضافه کردند، «انشاء الله امریکای زیبای شما را از نزدیک خواهیم دید.» بعد با لهجهٔ جدی گفتند:

«آنچه را از کتاب جمهوریت افلاطون استنتاج کرده ام این است که «حکومت جمهوری» بهترین شکل و نوع حکومت است. معهداً من در حکومت سکیولر «دنیوی» از دو عنصر متضاد با هم ملولم، (۱) از یکطرف، دیموکراسی آمیخته با آزادیهای فردی رو به افزایش تا حدی که قوانین مطلقهٔ جامعه و طبیعت را نقض کند، (۲) بیهودگی خصایل منفرد در نبود رابطه با سلطهٔ مافوق الطبیعه که بصورت حتم و از روی ناگزیری در اختیار و دست سلطهٔ حکومت می افتد. در چنین شرایطی مردم به مثابهٔ یک مجموعه از هستی، قربانی یک عوامفریب «دیماکوگ^۲» و مستبد میشوند، چنان یک عوامفریب و مستبدی که مردم بخاطر رستگاری خود به او اعتماد کرده اند. شاید شما با استنتاج موافق باشید که افلاطون پیرامون تکامل تدریجی حکومت دیدگاه تاریخی خود را به اینگونه شرح کرده که حکومت تکامل تدریجی خود را از پادشاهی به توانگرسالاری «حکومت پولداران یا پلوتوکراسی^۳» متکی بر افتخار، رشادت، قدرت و یا رستگاری پیموده اند بجای اینکه راه تکامل تدریجی خرد و عقل و عدالت اجتماعی، و بعد الیگارش و بعد دیموکراسی و بعد بار دیگر حکومت استبدادی را ببینند. یکی از آرزوهایم اینست که اولین دولت یکصدوسی سالهٔ متکی بر دیموکراسی متوازن مثل ایالات متحده امریکا با سه نیروی محرک توازن قوای مقننه، عدلیه و اجرائیه اش برای همهٔ ما تا ابد زنده بماند.»

هر دو فرزند خدا داد برای ما نان خوشمزه شامانه آوردند. بعد از صرف نان شام خیلی اصرار کردم که استاد بزرگوار جمال الدین شب را همینجا با ما سپری کنند ولی در جواب فرمودند، «فیتز صاحب، خیلی خوش میثوم که پیرامون جهان نوین با شما صحبت کنم.» همانشب هوا نسبتاً سرد بود، در جوارصالون نشیمن اتاقکی بود که در وسط آن یک میز و دورا دور آن را با لحاف های افغانی پوشانیده بودند و چهار اطراف آن بالشت های قالینچه گذاشت بودند. با دیدن این میز پوشیده با لحاف ها، خدا داد سردرگمی ام را در چهره ام خوانده و بیک طرف آن نشست و پاهایش را زیر میز داخل ساخته و لحاف را بر پاها تا کمرش برکشید. من هم چنان کردم و متوجه شدم که زیر میز اجاق ذغال چوب با گرمای مطبوعش گذاشته شده و این وسیله گرم کنیست که مردم دور آن می نشینند و خود را گرم می کنند. خدا داد گفت، «شاید شما با ماشین آلات انجیری افغانها بلد نباشید که آنرا صندلی می نامیم؛ همین آله خانواده را به دور یک میز گرد هم می آورد که بعد از نان شام برای صحبت راحت است «هنر مباحثه». حین نوشیدن چای سیاه و بعد چای سبز با انواع مختلف میوه های خوشمزه و عطر آگین افغان با خود می اندیشیدم که این افغانها چقدر مبتکر و خوش قریحه اند. در جا های راحت خود غرق نشستیم و بعد با دو دلی و تردید پرسیدم «استاد نهایت معزز، اجازه بدهید چند سوالی پیرامون اسلام و شریعت طرح کنم، من در این باره مطالعه نموده ام ولی جوابات قناعت بخش بدست نیاورده ام؟» جمال الدین گفت، «البته که میتوانید، این وظیفهٔ من در دربار اعلیحضرت است، نه تنها به سؤالاتی که جواب قناعت بخش دارم، جواب خواهم داد بلکه این را باید بگویم به سؤالاتیکه جواب ندارم همیشه در مورد شان تحقیق می کنم.» صحبت را با شور و اشتیاق آغاز کردم، «جناب شما، ادیان را بصورت عام و اسلام را بصورت خاص چگونه توضیح می کنید؟» جمال الدین گفتند، «داکتر عزیز، همیشه در جریان تدریس تأکید کرده ام زمانیکه پیرامون موضوعات صحبت می کنید اولتر از همه باید اصطلاحات کلیدی آنرا تعریف کنید. به همینگونه اجازه بدهید که از نام «خداوند» شروع کنم، که مرکزی هستی و جوهر اکثریت ادیان است. ادیان معتقد به وحدانیت که ایمان به خداوند واحد دارند مانند ادیان سماوی یهودیت، عیسویت و اسلام؛ کلمهٔ باستانی «خداوند -

2 - demagogue

3 - plutocracy

4 - troika

گاد^۵» مشرکان از ریشهٔ زبان سامی در عبری «ال^۶» در عربی «الاه^۷» مشتق شده است. در کتاب عهد جدید^۸ "خداوند" به کلمهٔ «ایلی^۹» یا «ایلو^{۱۰}» و در تورات و قرآن یکی پی دیگر به اشکال «ایلوهم^{۱۱}» و «الهئم^{۱۲}» آمده است. بنابر این نه تنها از لحاظ وجه تشابهٔ آهنگین اسم، بلکه مهمتر از همه اینکه هر سه دین ابراهیمی به عین برداشت آنرا قادر مطلق، قادر متعال، عالم مطلق، عالم بکل ذات و منحیث خالق تمام هستی و همهٔ آنچه که قابل تصور باشد می پندارند، خالق که دارای حکمت لا نهایی، عدالت لا نهایی، عشق و حقیقت لانهایی و رحم لانهایی، بی آغاز و بی پایان به همه موجودات خود دارد. در انگلیسی کلمهٔ «گاد - خداوند» به معنی خداوندان کوچک یا خداوند مشرکان است که هیچ سرچشمهٔ برای کلمهٔ «گاد- خداوند» در منابع مانند «گاد اسرائیل- خداوند اسرائیل» یا «گاد جیسس - خداوند عیسی» وجود ندارد. در زبانهای ایندو - اروپایی^{۱۳} لغت مجرد و بدون جنسیت برای خداوند وجود ندارد. در انجیل عیسویان عربی تبار^{۱۴} در کتاب سفرالتکوین^{۱۵} «خداوند^{۱۶}» به شکل «الله^{۱۷}» مذكور است و این کلمه تنها در صفحهٔ اول آن کتاب هفده بار تکرار شده است. از اینکه کلمهٔ «خداوند» طی هزاران سال آنقدر تغییر شکل نه یافته است همانست که خداوند در صحایف^{۱۸} خود به موسی (ع) در صحیفهٔ دوم خود چنین می فرماید «نام خدای خالقت را بیهوده بر زبان نیاور» [از آن استفادهٔ ناجائز نکن]

دین از لحاظ ریشه شناسی کلمات یا لحاظ ایتیمولوژیک^{۱۹} در زبان لاتین «ریلیجن^{۲۰} - دین» شاید از کلمات «ریلیگ^{۲۱}» به معنی «باز بخوان^{۲۲} - إعادة قرائت» و یا از «ری لیگیر^{۲۳}» به معنی «باز - اتصال^{۲۴} - إعادة الاتصال» مشتق شده باشد. در اسلام به شکل «دین» به سه معنی اساسی آمده است: «انقیاد»، «جزا» و «عادت». ریشهٔ کلمهٔ دین هر چه باشد ولی دین را در مجموع، میتوان مجموعهٔ از باورهای دانست که سعی می کند جوابی برای جستجوهای همیشگی انسان داشته باشد، چنانچه جلال الدین بلخی «رومی» می فرماید:

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟
به کجا می روم؟ آخر نمایم وطنم
مانده ام سخت عجب، کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بوده است مراد وی ازین ساختنم
جان که از عالم علوی است، یقین می دانم
رخت خود باز برآنم که همانجا فگنم
مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک
دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

5 - god

6 - "el"

7 - elah"

8 - New Testament

9 - Eli"

10 - Eloï"

11 - Eloïham"

12 - "Allahumma"

13 - Indo- European

14 - The Arab Christians' Bible

15 - book of Genesis

16 - "The God"

17 - "Allah"

18 - commandments

19 - Etymologic

20 - 'religion'

21 - 'relego'

22 - reread

23 - 're-ligare'

24 - reconnect

ای خوش آنروز که پرواز کنم تا بر دوست
 به هوای سر کویش، پر و بالی بزنم
 کیست در گوش که او می شنود آوازم؟
 یا کدامست سخن می نهد اندر دهنم؟
 کیست در دیده که از دیده برون می نگرد؟
 یا چه جان است، نگویی، که منش پیرهنم؟
 تا به تحقیق مرا منزل و ره نمایی
 یک دم آرام نگیرم، نفسی دم نزنم
 می وصلم بچشان، تا در زندان ابد
 از سرعربده مستانه به هم در شکم
 من به خود نامدم اینجا، که به خود باز روم
 آنکه آورد مرا، باز برد در وطنم
 تو مپندار که من شعر به خود می گویم
 تا که هشیارم و بیدار، یکی دم نزنم
 شمس تبریز، اگر روی به من بنمایی
 ولله این قالب مردار، به هم در شکم^{۲۰}

جمال الدین به صحبتش ادامه داده فرمود، «دین نه تنها به پرسشهای عمیق عقلانی و لاهوتی «میتافزیک» در باره خداوند جواب میدهد بلکه نقش خود را منحیث ضرورت اساسی جامعه برای قانون اخلاقی و نظم برای امنیت فرد، خانواده او و در مجموع اجتماع انسانی ایفاء می کند. اکثریت ادیان از بسیاری حدود تجارب انسانی مانند محبت، عشق نسبت به خالق حتی مشخص ساختن ساختار های اقتصادی یک اجتماع و غیره و غیره پا فرا تر گذاشته اند. من باید همینجا توقف کنم، نمی خواهم با این تعریفات باعث درد سر تان شوم.»

«قبل از پرداختن جواب به سؤال شما مشخصاً پیرامون اسلام، باید بگویم که هر دین اصل اعتقاد غایبی خود را دارد. اینتیمولوژی یا ریشه شناسی کلمه اسلام مأمود از ریشه سه حرف عربی «س - ل - م»^{۲۶} همبسته با سلم، امن و کمال^{۲۷} (تمامیت) است. اسلام به معنی دقیق کلمه «تسلیم مطلق داوطلبانه به جز الله نه به کسی دیگر و احکام الهی است.» اولین دعای یک مسلمان این است « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ^{۲۸} » [بگو او الله یگانه است. که همه نیازمندان قصد او می کنند. نزاده و زانیده نشده. و هیچ کس همتای او نیست]. مفهوم اسلام وحدانیت مطلق است که بنام توحید یاد میشود که مجسم سازی «تجسیم - یا انسان انگاری^{۲۹}» و یا هر نوع الوهیت تصویر کردنی «تصویر، مجسمه، شمایل، تمثال» را مطلقاً رد میکند و معتقد به رب متعال لا سبیل الی الشک فیه است. شعار عادی ورد زبان یک مسلمان «الله اکبر» است که در شکل قیاسی خود از «کبیر به اکبر» است و دلالت بر چنان عظمت و هستی خداوند میکند که فراتر از درک عقلی انسان، بزرگتر از تصور انسان و فهم انسان است؛ او عظیم تر و بالاتر از همه اشیا و مفاهیم است. ذات او بالاتر از فهم و تعقل انسانی است، چنان ذات لایتنهایی و هستی ابدیست که بالاتر از درک و تعقل انسان است. وحدت الوجود : اولین قاعده اسلام توحید است.

قاعده دوم، وحدت انسانی است و تصریح میدارد خالق متعال همه بشریت را از یک منبع خلق کرده است؛ انسان از خاک خلق شده، نفس خالقش در کالبدش با خود آگاهی انسانی دمیده و روی همین ملحوظ است که تا ابدالدهر بسته به خالقش است. آدم به تنهایی یک موجود ناکامل بود لذا خداوند به عین شکل حوا را آفرید تا آدم را موجود کامل سازد. اولاد آدم و حوا اند که بدون در نظر داشت نژاد، قوم، زبان و جای وحدت انسانی را می سازند. شاعر بزرگ فارسی سعدی شیرازی (۱۲۱۰ - ۱۲۹۲م) فرموده اند :

بنی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار

^{۲۰} - یادداشت مترجم : مؤلف شعر فوق را کتاب از دری به انگلیسی نهایت فصیح و شیوا با همین زیبایی ترجمه نموده اند.

²⁶ - S-L-M',

²⁷ - peace, safety and wholeness

²⁸ - (Q112: 1-4)

²⁹ - anthropomorphic

تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

جمال الدین به دوام سخنانش گفت، «به همین شکل شاعر انگلیس کریستندوم جان دون^{۳۰} «۱۵۷۲ - ۱۶۳۱ م» گفته اند :

هیچ انسانی همچون جزیره نیست
خودش مکمل است
هر انسانی در تمامت خویش جزئی از یک قاره است،
قسمتی از بخش اصلی آن
اگر دریا کلوخ پاره ای را فروشوید و همراه خود ببرد،
از اروپا کاسته می شود،
همان گونه که اگر دماغه کوهی را فرو شوید
و همراه خود ببرد یا
که عمارت دوست شما یا حتی عمارت خود شما را فروشوید و ...
مرگ هر انسان موجب تقلیل من است،
از آن روی که من به آدمی دچارم،
لاجرم هیچ گاه در پی آن نباشم که صاحب زنگ را بیابی
بدان که از برای توست

« به نظر من هومانیزم^{۳۱} یهود - عیسوی^{۳۲} و اسلام خیلی با هم مشابه اند ولی بعزت عصور مظلمه «عصر تاریک»^{۳۳} در اروپا تا یکزمانی سرکوب شد. از اینکه الله ج متعال است «مثل و مانند ندارد» ، نمی توان او را با کدام انسان، نژاد انسانی و یا تمدن انسانی همانند دانست. به مجردیکه او به مثل انسان پنداشته شود، سوالی که طرح میشود پس او مربوط کدام نوع انسان است، یا از کدام نژاد و یا کدام جنسیت انسانهاست؟ اگر انتخاب نژاد و یا جنسیت موجود می بود این خود مسئله گرایش ملکوتی یکی را به جانب دیگر ایجاد میکرد و هر یک مشخصات خود را می داشت.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا^{۳۴} إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ^{۳۵} إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ^{۳۶}

ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست بی تردید خداوند دانای آگاه است. بنابراین همین اصل است که جهان گرایی اسلامی تنها و تنها برای انسان در این کره خاکی نیست بلکه وابسته به پهنه کیهان است.

قاعده سوم «وحدت ادیان»^{۳۷} است. از نظر اسلام همه ادیان سرچشمه ازلی شانرا در خداوند منحیث خالق کائنات و در ذهن آگاه اولین انسان، آدم (ع) می یابند. در اینجا آدم نمادی از الگوی راستین بشریت است. بنابراین آدم اولین پیامبری بود که اقرار به توحید کرد و نیک سرشتی ذاتی را در القای طبیعی خداوند خود احساس نمود. "پس روی خود را متوجه دین

«حَنِيفًا - حق گرایانه و مخلصانه» گردان این سرشتی است که خداوند همه انسانها را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خدا گرائی به کفر گرائی، و از دینداری به بی دینی، و از راستروی به کجروی کشاند.) این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی دانند^{۳۸}.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

30 -Christendom, John Donne

31 - humanism

32 - Judo-Christian

33 - dark ages'

34 -(Qur'an 49:13)

35 - Unity of Religions

36 - (Qur'an 30:30)

باید افزود که رابطه بین خداوند و آدم حین خلقت او از طریق اولین نفس الله تأمین شد و نه تنها آدم را حیات و آگاهی از آزادی، آزادی اختیار بخشید بلکه این پیام را برایش عنایت فرمود که به همه انسانها بدون تحمل گناه اجداد شان عین مواهب ارزانی شده اند.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ^{۳۷}

بگو آیا جز خدا پروردگاری بجویم با اینکه او پروردگار هر چیزی است و هیچ کس جز بر زبان خود [گناهی] انجام نمی دهد و هیچ بار برداری بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد آنگاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان خواهد بود پس ما را به آنچه در آن اختلاف میکردید آگاه خواهد کرد

أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ^{۳۸} وَأَنْ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَىٰ (در صحف ایشان آمده است) که هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی کشد. و این که برای انسان پاداش و بهره ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس (در برابر کارش) سزا و جزای کافی داده می شود.

اسلام خود را استمرار دین اصلی آدم می پندارد، هنگامیکه خداوند آدم را بعد از توبه بخاطر نافرمانی اش عفو کرد و خود را مطلقاً به پروردگارش تسلیم نمود:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ^{۳۹}

به میان هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم، که خدا را بپرستید و از بت دوری جوئید بعضی را خدا هدایت کرد و بر بعضی گمراهی مقرر گشت پس در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت کار کسانی که پیامبران را به دروغ نسبت می دادند، چگونه بوده است.

هر چند آیات و علایم الله (ج) در طبیعت در هر چیز و در وجدان و شعور بشریت دیده میشود، ولی علاوه بر آن، خداوند پیامبرانی برای هر نوع مردم فرستاد تا توجه شانرا به اعمال نیکو معطوف و از شر و اعمال بد پرهیز کند. مبدا اینکه آنها به این تصور شوند که گویا خداوند آنها را ترک کرده و یا هر آنچه که بشریت می کند به آن توجه نمی کند. بزرگی ملکوتی وی همیشه اراده بشریت را به این دعوت می کند که جانب راستی و حق را بگیرند و از شیطان دوری جویند.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِنَبِيِّهِ مَا تُعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾ وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾

آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید حاضر بودید هنگامی که به پسران خود گفت پس از من چه را خواهید پرستید گفتند معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق معبودی یگانه را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم. آن جماعت را روزگار به سر آمد دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست و از آنچه آنان میکرده اند شما بازخواست نخواهید شد. و [اهل کتاب] گفتند یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید بگو نه بلکه [بر] آئین ابراهیم حق گرا [هستیم] و وی از مشرکان نبود. بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارتان داده شده ایمان آورده ایم میان هیچ يك از ایشان فرق نمی گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم.^{۴۰}

بنابراین اسلام با همین سه اصل، التوحید، وحدت انسانی و وحدت ادیان است که خود را دین جهانی می پندارد. در این جهانیت که در همه ادیان سماوی موجود است، هیچ انسان را خارج از اصل اعتقادی نمی پندارد درست به این شکل که در داخل و خارج حلقه مکان و زمان هیچ نکته را باقی نمی گذارد. همه جهان، کائنات و افلاک هستی او استند و انسان به عین سان برابر هستی اوست و برای آن ساخته شده است تا مطیع تقلا و تکاپوی معنوی و اخلاقی

۳۷ - سوره الانعام آیت ۱۶۴

۳۸ - سوره النجم : آیات ۳۸ - ۴۱

۳۹ - سوره النحل آیه ۳۶

۴۰ - البقره : ۱۳۳ - ۱۳۶

باشد. جهانیت اسلام مطلق است و استثنای در آن نیست. بد گمانی یا انکار صد در صد تضاد است و در تناقض با تصدیق خداوند بر هدفمندی هر آنچه که موجود است، قرار دارد.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾^{٤١}

آن‌ها که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خفته خدا را یاد کنند و دائم در خلقت آسمان و زمین بیندیشند و گویند: پروردگارا، تو این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار

این را باید اضافه کنم از اینکه هر دین در زمان معیین و مکان معیین آمده است نمایندگی از تمدن مشخص بشری می کند، بنابر همین ملحوظ است چندین دین نماینده موجود اند. در پهلوی همه پیامبران مذکور در تورات، انجیل و قرآن در مجموع از روز خلقت بشر تقریباً حدود ۱۲۴۰۰۰ پیامبر، ولی، غیب بین و دانا آمده اند. معهدا، قرآن تصریح میدارد که در دین نباید فشار و تهدید و نو کیشی بمیان آید.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾^{٤٢}

در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست. معهدا، قرآن تصریح میدارد که در دین نباید تبدیلی و اجبار باشد.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾^{٤٣}

و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده هایش آنان را در بر می گیرد و اگر فریادرسی جویند به آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند یاری می شوند و چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است.

در اسلام حقیقی عمل تغییر به مثابه تغییر «استحاله یا دگرگونی» سرکوبگرانه پنداشته شده و به مثابه تقارب یکعه قدرت‌های خارجی پنداشته میشد که موجب تغییرات داخلی را فراهم میسازد. در اسلام ایمان مثل یک خیز یا پرش کور در «ایمان یا دین» نیست بلکه ایمان یک روش عقلانی و معنویست که معقولیت راهش راه هموار می سازد. محمد «ص» فرموده اند

لَمَعْرِفَةُ رَأْسِ مَالِي ، وَ الْعَقْلُ أَصْلُ دِينِي ، وَ الْحُبُّ أَسَاسِي ، وَ الشُّوقُ مَرَكَبِي ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ أُنَيْسِي.

شناخت، سرمایه من است و خرد، ریشه دین من و عشق، بنیاد من و شوق، مرکب من و یاد خداوند، همدم من.

بنابر همین پندار توصیه شده که دین باید حاوی «اقرار به لسان و تصدیق به قلب» باشد و تغییر دین نه باید از طریق سرکوبی جسمی، روانی و یا مشوقات مالی صورت گیرد. پذیرش دین یک عمل شعوری آگاهانه است.

حال به بخش دوم سؤال شما بر میگردد که قانون شریعت «فقه اسلامی» و نقش آن در حیات یک مسلمان چیست. بعضی ها میگویند که اسلام نه تنها یک دین بلکه شیوه زندگیست. مانند همه ادیان، قوانین شرعی و یا فرامین اسلامی توصیه بر سنت ها و مبانی رفتار و عمل و کردار می کنند. این قوانین خواه قوانین اخلاقی و یا اجرای مناسک دینی و یا ترکیبی از هر دو اند. شریعه به معنی «راه یا طریق» است، و چنان یک سیستم حقوقی است که هدایت به جامعه و فرد همان عصر را مهیا می سازد. شریعت مشتق است از احکام قرآنی و احادیث (گفتار پیامبر، توصیه و عمل او بشمول فرامین عصر عتیق). این قوانین فتاوی زندگی خانوادگی، نظافت، خوراک، معاشرت روزمره و نماز و مناسک دینی، دادن بیست فیصد عاید خانوادگی به فقرا و غربا، روزه و حج را صادر می کنند. قرآن و شریعت هر

٤١ - سورة آل عمران آیه ١٩١

٤٢ - سورة البقره آیه ٢٥٦

٤٣ - سورة الکهف : آیه ٢٩

دو از طریق «اجتهاد» منوط به تفسیر است که در برگزیده «اجماع»^{۴۴}، «قیاس»^{۴۵}، «استحسان»^{۴۶}، «استصلاح»^{۴۷}، «استدلال»^{۴۸} و «استصحاب»^{۴۹}، «عرف»^{۵۰}، «امیر، پادشاه - و یا رئیس جمهور»، «حیل»^{۵۱} و منع شیوه یا طرق بد «سدالذرایع».

«میخواهم نتیجه گیری کنم که کتب مقدس آسمانی نزد پیروان آن کامل و بی عیب اند؛ ولی درک انسان از دین اکثراً عیبی و ناقص است. دین الهی، مقدس و لاهوتی «سماوی» است ولی درک و برداشت از دین فقط و فقط انسانی و ارضی است. کمبودهای که در ادیان ظاهراً به نظر انسان می آیند، کمبودهای نیستند که منوط به همان دین مشخص باشند بلکه کمبودی در تفسیر، ادراک و عمل به آن بوسیله انسانهاست که در امتداد و انحنا تأریخ، فرهنگ، «موقعیت» جغرافیوی «اقلیم» و تمدن خویش به آن چنگ زده اند و منتج به فرق فاحش میان شان شده است. هرچند قواعد اساسی ادیان همانگونه ثابت مانده اند آنچه که ضرورت به تغییر دادن پیدا کرده و یا اکثراً معروض به تبدیلی شده اند علم و بینش انسانهاست که تغییر کرده است «معرفت دین». وحی الهی یک ثابت لا یتغییر است، ولی در دین، علم دین (دانستن و فهم از دین) باید با پیشرفت تمدنها و جوامع توأم با تکامل و انکشاف علم و آگاهی انسان باید تغییر یابد. این خداوند است که یک دین را آشکار میسازد، ولی وابسته به ماست که اهداف و معانی حقیقی آنرا بدانیم. در دین اسلام سه حوزه وجود دارد: ۱) کلام «الهیات دین»، ۲) اصول «فقه قانون با بکار بردن منطق» و ۳) عرفان «معنی اخلاقی و بعد مستور دین». برای بسیاری مسلمانان حضور ملکوتی خداوند در باطن و یا آگاهی انکشاف یافته او از کائنات است. پیامبر اسلام محمد «ص» فرموده اند، «خود شناسی، خدا شناسیست». بنابراین رسیدن به خودشناسی پیش شرطی است برای همان جنبه، یعنی اگر خود را نشناسی به آئینه دانش اسرار روحانیست

۴۴ - consensus of opinion : اجماع : به معنی اتفاق نظر است و در اصطلاح فقه به اتفاق «فقها» یا «اهل حلّ و عقد» بر یکی از احکام شرع گفته می شود. اجماع در فقه اهل سنت در ردیف کتاب و سنت از مبانی استنباط احکام است، اما در فقه جعفری منبع مستقلی برای استخراج احکام نیست، بلکه در صورتی که موافقت معصوم را نشان دهد، معتبر است. - م

۴۵ - analogy : قیاس : استدلالی است از کل به جزء که اگر مقدمه های آن درست باشند، نتیجه به دست آمده حتماً درست است. - م منظور از قیاس در منطق اینست که هر گاه دو یا چند فرض را درست و مطمئن بدانیم و رابطه این فرض ها چنان باشد که بناچار از این فرض های صحیح، نتیجه ای منطقی به دست آید، این نتیجه را باید پذیرفت. اگر ما این نتیجه منطقی را نپذیریم دچار تناقض خواهیم شد. - م

۴۶ - judicial preference : استحسان : قاعده ای در اصول فقه به این معناست که درباره یک مسئله شرعی بنا به مصلحت خاصی از قیاس یا قاعده کلی صرف نظر کرده و حکمی مخالف برای آن مسئله پیدا کنیم. انگیزه استحسان ممکن است وجود قیاسی پنهان و قوی تر از قیاس ظاهری یا رعایت عرف و گریز از عسر و حرج باشد. - م

۴۷ - public interest : استصلاح : یکی از منابع اختصاصی و فرعی فقه اهل سنت، «استصلاح» است. در آثار مکتوب اهل سنت به وفور به جای تعبیر به استصلاح از اصطلاح ترکیبی «مصلح مرسله» استفاده می شود و مراد ایشان از آن، استصلاح و به تعبیر دقیق تر «استدلال به مصالح مرسله در استنباط حکم» است. این اصطلاح در مورد مصالح و مضارّی به کار می رود که خطاب خاص یا عامی در مورد آنها نیامده، ولی از مذاق شرع به دست می آید. در حقیقت مصالح سه قسم است: ۱ «مصلح معتبره» و آن مصالحی است که ادله شرعی بر رعایت و اعتبار آن قائم است. ۲ «مصلح ملغی» و آن مصالحی است که شارع مقدس آنها را بی ارزش دانسته و رعایت آنها را لازم ندانسته است؛ مانند تسلیم دشمن شدن، که در آن مصلحت حفظ جان وجود دارد ولی چون کیان اسلام به خطر می افتد مصلحت حفظ نفس الغاشیه و دستور جهاد داده است هر چند جان به خطر بیفتد. ۳ «مصلح مرسله» و آن مصالحی است که از الغایا اعتبار شرعی آزاد است. - م

۴۸ - reason : استدلال، ترکیب قانون مند قضیه (های) معلوم برای رسیدن به قضیه (های) تازه است. در استدلال، ذهن بین چند قضیه، ارتباط برقرار می کند تا از پیوند آنها، نتیجه زاده شود و به این ترتیب نسبت مشکوک و مبهم به نسبت یقینی تبدیل شود. - م

۴۹ - logic : استصحاب یا اعتبار حالت سابق اصلی در اصول فقه و حقوق، به معنای حکم به بقای چیزیست که پیشتر به آن یقین وجود داشته است. استصحاب زمانی کاربرد دارد که ما در مورد وضعیت فعلی چیزی تردید و در مورد وضعیت سابق آن یقین داشته باشیم. به این ترتیب فرض را بر بقای حالت سابق می گذاریم، مگر آنکه خلافش ثابت گردد. - م

۵۰ - social customs : عرف : به مجموعه عادات، رفتارها و باورهایی گفته می شود که صرف نظر از درستی یا نادرستی آنها از سوی افراد یک جامعه پذیرفته می شود. بشر بدوی برای هزاران سال در نبود قوانین مدون، روابط سیاسی و اجتماعی خود را با نگاهی عرفی تنظیم می نمود. نخستین پیشرفت اجتماعی و سنگ بنای تمدن امروزی را می بایست به کاربردن قوانین مدون به جای سلیقه های شخصی، اجتماعی و عرفی در روابط میان آدمیان دانست. م

۵۱ - creative means or legal fictions : حیل : حیل شرعی، میثقی در فقه، به معنای چاره جویی برای فراهم کردن زمینه حکم جدید شرعی، به قصد رهایی از مخصصه ای شرعی است. - م

«معرفت» دسترسی نخواهی یافت. آنکه آئینه درون «اندیشه و تفکر و تأمل» خود را از خواهشات حیوانی و کثافت و گناه منزّه می سازد، هموست که معرفت را بدست می آورد «علم حضور ابدی خداوند، آگاهی یافتن از حضور خداوند در باطن». آرزومندم بحث امشب پیرامون اسلام توانسته باشد به بعضی سوالات شما راجع به اسلام به مثابه یک دین جواب داده باشد. از اینکه کماکان ناوقت شده میروم، متیقتم که همه ما به استراحت شبانه نیاز داریم. جمال الدین به پا ایستاد، چنین نفیس دوخته شده خود را راست کرد و از خداداد و من بخاطر شام عالی تشکر کرد. در خطاب به ایشان گفتم، «استاد فرزانه ما، نمی دانم با کدام الفاظ از شما تشکر کنم که بما اجازه دادید تا از قطرات دانش عمیق شما راجع به اسلام بصورت مشخص و بصورت عام هدف تمام ادیان بهره مند شویم. تا بحال مثل شما هیچ پروفیسور، عالم دین و یا رهبر دین را نه دیده ام که برایم به چنین روشنی، صراحت و اختصار توضیح کند که ادیان چه اند و عاقبت و غایت آن چه اند. از صمیم قلبم از شما تشکر می کنم.» با تمام احترام با خم شدنم برایش ادای حرمت کردم، وی یک قدم پیش آمد و مرا در آغوش گرفت و سر شانه هایم را بوسید. دانشمند معظم را تا درب حویلی بدرقه کردیم و گادی یک اسپه در انتظار شان بود. خدا داد خان اصرار کرد که این معلم بزرگوار را تا خانه اش در بالاحصار بدرقه کند. صدای نعل اسپ سلسله افکارم را با خود برد و گادی در تاریکی شب بی مهتاب ناپدید شد. همان شب وقتیکه به بستر خواب رفتم رشته افکارم را کلمات حکیمانه و علم ژرف این دانشمند پر جلال و ابهت بخود مصروف ساخت. این تفاوت عمیق درک از عین دین و باور های اسلامی که من از این عالم با این آگاهی فوق العاده عالمانه شنیدم و آنچه که پدرم حدود چهل سال قبل از ملا های زمان خود برداشت کرده بود، مرا متعجب و مبهور ساخت. با طرز و سلوک چنین روشنفکرانه، نادر و آزاد، احساس سپاسگزاری از این معلم و استاد دانشمند در درونم جوانه زد تا آگاهی ام را از طریق درک و فرا گرفتن احترام حقیقی به سایر ادیان بزرگ جهان توسعه دهم.

ادامه دارد